

به نام خدا

تمام زمستان مرا گرم کن

نویسنده: علی خدایی

نشر مرکز، چاپ اول ۱۳۷۹، چاپ یازدهم ۱۳۹۶

فهرست مطالب

۲	۱ نویسنده
۳	۲ درباره کتاب
۴	۱۰۲ بخش‌هایی منتخب از کتاب
۵	۳ مشکلات نوشتاری کتاب
۵	۴ امتیاز رمان
۵	مراجع

۱ نویسنده



علی خدایی (زاده ۱۳ فروردین ۱۳۳۷، تهران) نویسنده معاصر است. خدایی فارغ‌التحصیل رشته علوم آزمایشگاهی از دانشگاه اصفهان است و در اصفهان سکونت دارد [۱].

دومین مجموعه داستان او با نام تمام زمستان مرا گرم کن در سال ۱۳۸۰ برنده جایزه هوشنگ گلشیری شد و در جایزه منتقدان و نویسندگان مطبوعاتی عنوان «بهترین مجموعه داستان دهه ۸۰» را به دست آورد. در نظرسنجی روزنامه همشهری نیز که در سال ۱۳۹۰ با شرکت ۴ گروه نویسندگان، منتقدان، روزنامه‌نگاران و ناشران انجام شد، این مجموعه داستان در کنار زندگی مطابق خواسته تو پیش می‌رود نوشته امیرحسین خورشیدفر به عنوان بهترین مجموعه داستان دهه ۸۰ برگزیده شد. خدایی داور جایزه گلشیری نیز بوده است [۱]. در مرجع [۲] محاسبه‌ای با نویسنده انجام شده است که وی در مورد فضای کار خود چنین گفته است:

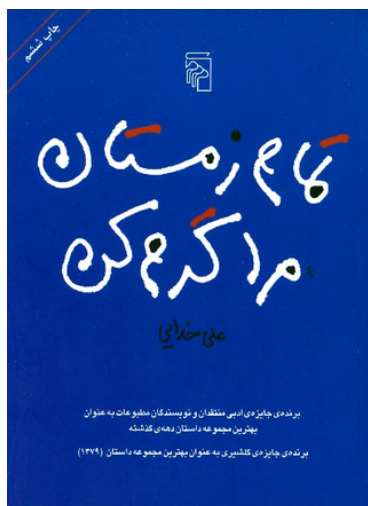
«من در رشته علوم آزمایشگاهی درس خوانده‌ام و در این رشته لیسانس گرفته‌ام. قبل از انقلاب و در سال ۵۵ وارد دانشگاه شدم که بعد مصادف شد با واقعه انقلاب و

انقلاب فرهنگی و تا سال ۶۲ دانشجو بودم. محیط کار من نیز در یک بیمارستان وابسته به دانشگاه علوم پزشکی در اصفهان است، بیمارستانی تقریباً به قدمت ۱۰۰ سال که فعالیت در آن همه وقت من را می‌گیرد. قبلاً طی سال‌های ۶۰ تا ۹۰، در یک آزمایشگاه خصوصی و اختصاصی انگل‌شناسی مشغول به کار بودم. در دوران جنگ با توجه به فراوانی آلودگی‌های انگلی این آزمایشگاه یکی از منحصربه‌فردترین آزمایشگاه‌هایی بود که در حوزه بیماری‌های انگلی فعالیت می‌کرد. چون می‌دانید که، اصفهان یکی از مناطقی است که بیماری‌های پوستی انگلی مثل سالک در آن کولاک می‌کند، این بیماری در دوران جنگ علاوه بر نواحی مرزی ایران در اصفهان نیز در کنار بیماری‌هایی مثل گال و شپش شایع بود که البته پس از جنگ وضعیت بهتر و بهتر شد. درواقع من دو جور کار کرده‌ام، اما عمده کارم در این سی‌وچند سال و فعالیت در بخش خصوصی و دولتی کار میکروسکوپی بوده است.» علاوه بر مصاحبه‌ای که در [۲] تقریباً اوایل سال ۱۳۹۷ شده است، مصاحبه دیگری نیز در مرجع [۳] برای مطالعه وجود دارد و می‌توانید به آن مراجعه کنید.

جدول ۱: آثار نویسنده (رمان و مجموعه داستان کوتاه)

ردیف	نام اثر	سال انتشار	ناشر	جایزه
۱	از میان شیشه، از میان مه	۱۳۷۰	نشر آگاه	
۲	تمام زمستان مرا گرم کن	۱۳۷۹	مرکز	جایزه هوشنگ گلشیری ۱۳۸۰ - جایزه بهترین مجموعه داستان دهه ۸۰
۳	کتاب آذر	۱۳۸۸	چشمه	
۴	نزدیک داستان	۱۳۹۵	چشمه	

۲ درباره کتاب



کتاب «تمام زمستان مرا گرم کن» مجموعه ۱۰ داستان کوتاه در ۱۳۸ صفحه توسط نشر مرکز در سال ۱۳۷۹ به چاپ رسیده است. این کتاب در سال ۱۳۸۰ برنده جایزه هوشنگ گلشیری شد و در جایزه منتقدان و نویسندگان مطبوعاتی عنوان «بهترین مجموعه داستان دهه ۸۰» را به دست آورد. همچنین، در نظرسنجی روزنامه همشهری نیز در سال ۱۳۹۰، به عنوان بهترین مجموعه داستان دهه ۸۰ برگزیده شد. بنده چاپ یازدهم کتاب را که در سال ۱۳۹۶ در ۵۰۰ نسخه و با قیمت ۱۶۹۰۰ چاپ شده است در چهارمین خیریه اسفندگان کتاب خریداری کرده‌ام.

همان‌طور که بیان شد، کتاب دارای ۱۰ داستان کوتاه است. ابتدا در مورد هر داستان به صورت خیلی خلاصه توضیح می‌دهم. باید ذکر کنم که به نظر می‌رسد به جای واژه داستان کوتاه شاید بهتر باشد «داستان خیلی خیلی کوتاه» را برای این کتاب استفاده کنیم. داستان‌هایی داریم که تنها ۶ صفحه هستند!

۱- تمام زمستان مرا گرم کن: همان‌طور که مشخص است، نویسنده اسم کتاب خود را همان نام اولین داستانش انتخاب کرده است. در این داستان زمان و صحنه‌های پرداخته شده بسیار سریع و پشت سر هم رخ می‌دهند. به طوری که من گیج شدم. به نظر می‌رسد نویسنده به شدت علاقه‌مند است که فاصله بین واقعیت و خیال را بردارد. اگرچه تا حدودی موفق هم شده است اما باعث سردرگمی خواننده نیز می‌گردد. راوی داستان مدام از زندگی خود به افکار خود رجوع می‌کند و بدون مقدمه دنیای خیال و واقعیت خودش را ترکیب می‌کند. برخی از منتقدین این داستان را بهترین داستان مجموعه داستان آقای خدایی می‌دانند. آن‌طور که در انتهای داستان نوشته شده است، داستان در مهر ۱۳۷۴ نگاشته شده است.

۲- فانفار: این داستان دارای مشکلات نگارشی است و خواننده را در مورد زمان و مکان و حتی شخصیت‌ها گیج می‌کند. در مورد شخصی به نام مهران است که در سفر خود به تهران دوست و آشنای (شاید هم معشوقه!) قدیمی‌اش را ملاقات می‌کند. هرچقدر زنش و سواسی است و مدام به مهران گیر می‌دهد، شهلا، همان آشنای قدیمی، بسیار خوب جلوه می‌کند. موضوع و نحوه روایت داستان خیلی تکراری است. البته شاید برای زمان خودش خیلی هم جدید بوده باشد! بهرحال چندان جذاب نبود. آن‌طور که در انتهای داستان نوشته شده است، داستان در زمستان ۱۳۷۰ نگاشته شده است.

۳- عصرهای یکشنبه: در این داستان نویسنده نحوه شخصیت‌پردازی و ارائه داستان را کمی تغییر داده است. به نظر می‌رسد قصد داشته است تا از عنصر هیجان و غافل‌گیری استفاده کند. ولی باز هم موضوع و رویه داستان تکراری است. در این داستان راوی، که خود را مادام آنا معرفی می‌کند، در مورد دوستش، نینا با مردی صحبت می‌کند و داستان زندگی نینا را تعریف می‌کند. در انتها متوجه می‌شویم که نینا همان آنا است! آن‌طور که در انتهای داستان نوشته شده است، داستان در پاییز ۱۳۷۰ نگاشته شده است.

۴- مکالمه: در این داستان مکالمات بین برادرزاده (آقای نوایی که راوی است) و عمه خانم در مورد مشکلات و مسائل آن‌ها آورده شده است. در اکثر جملات عمه خانم از کلمات ترکی استفاده شده است. اگرچه در ابتدا جملات با توجه به پاسخ‌های راوی قابل درک هستند. اما از اواسط داستان به بعد، خصوصاً برای کسی که زبان ترکی را نمی‌داند، درک مکالمات کمی سخت می‌گردد. از این داستان به بعد، دیگر خبری از تاریخ نگارش داستان در انتهای داستان نیست! چرا؟ خدا عالم است.

۵- شماره ۶۹۹۰۹: این داستان در مورد مردی، ویکتور، است که از خارج برگشته است و با یک‌سری خارجی دیگر، مادام آنژلیک، موسیو ژان و لانا، که در ایران زندگی می‌کنند در ارتباط است. مکالمات و اتفاقات بین این افراد شکل‌دهنده این داستان بسیار کوتاه است. داستان برای من خیلی کوتاه و گیج‌کننده بود و اصلاً مقصود نویسنده را درک نکردم!

۶- سالاد لوبیا سبز با سیر تازه: در این داستان عشق یک زوج پیر از زبان مادر برای پسری بازگو می‌شود. داستان بدی نبود.

۷- تخت‌های روی آب: لحن این داستان کاملاً متفاوت بود. برای مثال چند جمله را می‌آورم: «گفت مرد که...» یا «گوشه روسری را مرتب کرد زن.»! حتی کلیت داستان را نیز به سختی می‌توانم درک کنم. انگار مردی در داستان منتظری زنی بوده است تا به خانه بیاید. داستان سخت و عجیب بود.

۸- حوله‌های نیمه‌شب: برادرزاده‌ای به دیدار عمه‌اش در شمال کشور می‌رود و با او گفتگو می‌کند. داستان خیلی ساده و بسیار کوتاه بود. متوجه دلیل نوشتن داستان نشدم!

۹- مرغابی‌ها: در مورد دو زن است که به صورت اتفاقی همدیگر را به همراه شوهرانشان در هتلی می‌بینند. هر دو زن دوم شوهر خود هستند. گذشته مشترکی داشته‌اند. باز هم داستان خیلی ساده، آرام و شاید هم بی معنی بود.

۱۰- خاکسپاری: به نظر می‌رسد فردی که فوت شده است در مورد تصویری از زندگی خود و هم‌زمان رمان خود توضیحاتی می‌دهد.

به طور کلی ویژگی‌های داستان‌های کوتاه علی‌حدایی را می‌توان چنین بیان کرد:

(۱) راوی خود مشغول نوشتن داستان است یا به فضاهای غیرواقعی علاقه خاصی دارد،

(۲) تشریح روابط و اتفاقات خیلی ساده و پیش‌پا افتاده زندگی مانند چای خورد دو نفر، احوال‌پرسی‌های روزمره،

(۳) عدم وجود فراز و فرود در داستان‌ها. روایت داستان‌ها کاملاً خطی است،

(۴) جملات بسیار کوتاه و گاهی بی‌معنی،

(۵) حضور افراد غیرایرانی به شدت در داستان‌ها خودنمایی می‌کند،

(۶) علاقه شدید نویسنده به اصفهان و شمال ایران!

خب شاید با توضیحات بالا نظر شخصی بنده کاملاً مشخص شده باشد. اصلاً نتوانستم با داستان‌های کتاب ارتباط برقرار کنم. علاوه بر این، تغییر سبک نوشتاری نویسنده اجازه نمی‌داد که به ساختار داستان‌ها عادت کنم. همچنین، برای کسی مثل من که بیشتر دنبال دلیل و علت در داستان‌ها می‌گردد این داستان‌های ساده معنا و مفهوم خاصی نداشتند.

با این حال، در نقدهای انجام شده بر روی این کتاب برخی داستان‌های آن را پسامدرن توصیف کرده‌اند [۴] و برخی نیز از آن بسیار تعریف کرده‌اند [۵]. اگر بعد از مطالعه این نقدها و یادداشت بنده هنوز به کتاب علاقه داشتید حتماً مطالعه کنید.

۱.۲ بخش‌هایی منتخب از کتاب

با توجه به اینکه جملات کتاب بسیار ساده بود، مطلب جالبی برای قرار دادن در این بخش پیدا نکردم. تنها می‌توان به دو کلمه جدید که یاد گرفتم اشاره کنم. اول اینکه به «بالکن»، «مهبایی» نیز می‌گویند. دوم، کلمه «سیکلمه» است. این کلمه را در کتاب نفهمیدم چرا استفاده کرده است. اما نوعی گل است.

۳ مشکلات نوشتاری کتاب

نکات نوشتاری را که در برخی داستان‌ها به شدت دردساز نیز بود، در اینجا ذکر می‌کنم:

- در صفحه ۸ در جمله «کاغذهایی که روز قبل نوشته‌ام از کیفم بیرون می‌آورم.» کلمه «را» باید استفاده می‌گردید، یعنی: «کاغذهایی را که روز قبل نوشته‌ام از کیفم بیرون می‌آورم.»
- در صفحات ۲۶ و ۱۲۱ کلمات به نقطه یا ویرگول خود چسبیده‌اند.
- کلمه «خوب» در صفحات ۳۰، ۳۲، ۳۴ و ۵۲ باید به «خب» تغییر کند.
- در صفحه ۴۸ کلمه «بیاید» باید به «بیایید» تغییر کند.
- در داستان دوم، فانفار، به نظر می‌رسد نویسنده در بیان مکان شخصیت‌های داستان دچار اشتباه شده است. زن به اشتباه در صفحه ۲۹ می‌گوید «رسیدم شیراز زنگ بزnm» اما باید بگوید «رسیدم تهران زنگ بزnm». چون مقصد هر دو شخصیت تهران است.
- در صفحه ۸۲، جمله «وقتی داشتم از پله‌های چوبی به ساختمان قدیمی پایین می‌آمدم، تو روی تو آینه، خود تو بودی توی آینه، پرده‌ها هم ...» چه معنی می‌دهد؟ همچنین، «یه» باید با «چوبی» به اندازه نیم‌فاصله باشد نه یک فاصله کامل.

۴ امتیاز رمان

در این بخش، به رمان از لحاظ محتوا و ویراستار امتیاز بین ۱ تا ۱۰ داده می‌شود و میانگین آن‌ها به عنوان امتیاز نهایی رمان در نظر گرفته می‌شود.

جدول امتیازات رمان

ردیف	موضوع	نمره
۱	محتوا	۵
۲	مترجم	-
۳	ویراستار	۶
	امتیاز نهایی	۵/۵

بهروز آدینه

۱ فروردین ۱۳۹۸

مراجع

- [1] www.fa.wikipedia.org
- [2] www.ejtemaee.behdasht.gov.ir
- [3] www.booyebaran.ir
- [4] www.hosseinkarlos.blogspot.com
- [5] www.divanesara2.blogspot.com